



کتابخانه

دوره نهم و دویست و نهم - تعداد کتب در این شماره: ۱۴

ضمیمه هفته نامه وحدت



شماره بیست و ششم - سال دوم - پنجشنبه ۹ دلو (بهمن) ۱۳۷۶ ش - ۳۰ رمضان ۱۴۱۸ ق

چهره: ناجی العلی

یادی از ناجی العلی

ناجی العلی، بزرگترین طراح و کساریکتوریست فلسطینی که در روز چهارشنبه ۳۱ تیرماه ۱۳۶۶ در دفتر «روزنامه القدس» در لندن به ضرب گلوله فردی ناشناس از ناحیه سر به سختی مجروح شده بود، سرانجام در روز شنبه ۷ شهریور ماه در سن ۵۱ سالگی در یکی از بیمارستانهای لندن درگذشت.

ناجی عوض الادهمی که بعدها به نام ناجی العلی شهرت یافت، به سال ۱۹۳۶ در روستای شجره جلیلی چشم به جهان گشود. یازده ساله بود که با کولیاری از فقر، زادگاهش را به ناگزیر ترک گفت و به خیل آوارگانی که از بد حادثه در اردوگاه عین الحلوه به پناه آمده بودند، پیوست. او در آنجا از نزدیک ستمی را که از همه سو هم میبانش را در میان گرفته بود به چشم دید و بر آن شد تا در هنر برای خویش سنگری بیابد. درسهای دانشگاه را که به دلیل روح نآرام و ستیزه گرش ناتمام ماند، بود، در آموزشگاه، زندگی به پایان رساند و در مطبوعات کویت به کار پرداخت. اما او دردمندتر از آن بود که جز به سرنوشت مردم به چیزی بیندیشد و هوشیارتر از آن که از ریشه های درد غافل بماند. «مظلله» این کودک یتیم و فقیری که شاهد همه صحنه های تلخ زندگی انسان امروز است، مترجم بندهای بود که وی صبح هر روز در پای طرحهایش می کشید تا رسالت خویش را هیچگاه از یاد نبرد. طرحهای رسواگر ناجی که غاصبان قدس، رژیمهای مترجم و سازمانهای سازشکار را به یکسان به ستوه می آورد، آئینه تمام نمای بود که عمق قاجحه را اخطار می کرد و راه توجیه را بر همه مدعیان دروغین آزادی فلسطین می بست. تهدیدهای دشمنانش حتی لحظه ای او را از ادامه راهی که پایشان را از آغاز می دانست باز نداشت و در این راه تا آنجا پیش رفت که قلمش از رگستن بازماند. روحش قرین شادی و یادش گرمای باد.

ویژه طنز و کاریکاتور

طالبان: بتهای بامیان کفرآمیز هستند و باید از بین بروند.



اول دفتر بنام ایزد دانا



آسیا می چرخد...

بالاخره آسیا چرخید و چرخید تا نوبت به طنز رسید. راستی هم بعد از آنهمه سیلاب خون و اشکی که این آسیای کهن را به گردش درآورد، جریان طنز چقدر شیرین است. اگر چه این شیرینی هم مزه شور می دهد، چون باز هم اشک است که جاری می شود، مستها اشکی که از چشمهای خنده می بارد... بگذار کمی هم این آسیا با اشک خنده به گردش درآید تا ببینیم این بسار به کدام طرف می چرخد و چه آردی می یزد...!

آنهمه نان جنگ و مانم که شکم کسی را سیر نکرد. سالهای سال این ماده آسمانی هرچه که دسته دسته از هوا بارید و شکمها را هدف قرار داد، هر چه که بوته بوته از زمین رویید و پاها را قفلک داد، نه رنگی به رخسار رساند و نه شاخی به بار. تنها دل بود که برگ برگ بر زمین می ریخت و سرانگشتانی که دلها را سریع تر از دلار می شردند!

آسیایی ماند در کنار رودی تلخ و سرخفام و آسیابانان آن کیمیاگرانی که با یک اشاره دلها را دلار می کنند و نان را مین و موشک و آب را نسک! نسکی که در اشک و خون رود حل می شود و می رود و به سفره های بی نویی منتهی می شود که رنگی دیگر بگیرد و نویی دیگر! حال سفره ای مانده با دهان باز و نسک خوردگانی در مرز انفجار اما همچنان گرسنه، گرسنه خونی که عمری است از دلها و اشکی از چشمهای شان جاری می شود و این آسیای کهن را می چرخاند و می چرخاند و آردی می یزد و ناسی می یزد که عطر استخوانهای شان را می پراکند...!

و آسیاست که بر گذار این رود بی فرجام، تلخ و سرخفام می چرخد و می چرخد و پره پره سرنوشت چشمها را رقم می زند. بگذار ما هم قطره اشکی بر این جریان بیفشانیم با چشمهای خنده، خنده ای شورتر از اشک و تلخ تر از خون...

به یاد شوخک

عبدالمزیز مختار، فرزند میرزا نظر محمد خان در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی در ولسوالی کلنگار ولایت لوگر دیده



بجهان گشوده، تعلیمات ابتدایی را در ولسوالی کلنگار لوگر و تحصیلات عالی را در دارالمعلمین کابل به اتمام رسانیده و کار ژورنالیستی را در عرصه مطبوعات کشور آغاز کرد. و عملاً در مربوطات اطلاعات و کلتور وقت به کار آغاز کرد.

مرحوم (مختار) از استعداد سرشار ذاتی بر خوردار بود، خصوصاً کار عملی با محترم پوهاند عبدالرحیم نوین مؤسس و صاحب امتیاز جریده انتقادی کشور ما (کاکا ترجمان) و استاد بشیر هروی تجارب غنی مختار را بر بارتر ساخته او در سال ۱۳۳۹ هجری خورشیدی امتیاز نشر مجله آزادی بنام (شوخک) را حاصل نموده که با نشر و پخش انتقادات و نا رسایی‌های جامعه جایگاه و مقام خوبی در بین نشرات کشور باز نمود و در طی سالهای ۱۳۴۹ - ۱۳۵۲ تیراژ مجله شوخک از ۱۰۰۰ شماره به ۵۰۰۰ شماره رسید. اما حکومت محمد داود توان برداشت انتقادات «شوخک» را نداشت، لذا امر توقیف چاپ نشریه و مصادره اموال آن را صادر نمود.

بعد از کودتای ۷ نور ۱۳۵۷ نیز تلاش‌های زیادی بخرج داد، با روی کار آمدن نجیب الله بر سر قدرت، مختار توانست امر احیا و نشر مجدد شوخک را بدست آورد که تا آخرین روزهای حکومت نجیب نشرات بدون سانسور ادامه داشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شوخک با به مزار شریف نقل مکان نمود و کار نشراتی را در مرحله سوم در شهر مزار شریف آغاز کرد که تاکنون نشرات شوخک بدون کدام سانسور مطبوعاتی ادامه دارد.

مرحوم عبدالعزیز مختار سه سال قبل در بستر مرضی افتاد و در تاریخ ۳۰ اسد ۱۳۷۶ به جاودانگی پیوست. روحش شاد و یادش گرامی باد.

افغانستان ممنوع کنند تا مردم از شرشان راحت شوند.

می‌کنند» هر یک از سران فعلی جهان تبدیل به حیوانات مختلف شده‌اند به نظر شما اگر قرار بود حاکمان فعلی افغانستان هم در این کتاب به حیوانی تبدیل شوند ما با چه حیواناتی روبرو می‌شدیم؟

● به نظر من ما با یک باغ وحش کامل و تعداد زیادی تیمارستان روبرو می‌شدیم و حتی ممکن بود با خود ابلیس روبرو شویم. آخر ما در افغانستان حکمرانانی داریم که از نظر حماقت و وحشی‌گری حتی چنگیز هم به پای آنها نمی‌رسند آنها جنایاتی را در این سرزمین مرتکب می‌شوند که هیچ حیوان زبان بسته‌ای همچون کساره‌هایی نمی‌کند. حیوانات اگر عقل ندارند لاف‌زن آزارشان هم به کسی نمی‌رسد اما بعضی زورگویان فعلی هم عقل ندارند و هم زمین و آسمان از دستشان در امان نیست.

○ ویسزگی یک اثر خوب و تأثیرگذار چیست؟

● یک اثر خوب باید در همان ۱۰ ثانیه اول مخاطب را تحت تأثیر قرار دهد و در او یک حالت بهت و شگفت‌زدگی به وجود آورد تا مدتها هم در ذهن مخاطب باقی بماند. ضمناً باید در حد امکان گویا و ساده باشد و نتیجه‌گیری را به مخاطب واگذار کند.

○ در کاریکاتور تکنیک مهمتر است یا محتوا؟

● به نظر من در درجه اول تکنیک مهمتر است زیرا کسی که سوژه خوبی دارد اما با بدترین شکل آن را به تصویر می‌کشد چندان موفق نیست یک کاریکاتورست باید یک طراح خوب هم باشد یعنی نباید انتظار داشت بدون کسب تجربه در زمینه طراحی و نقاشی آثار مهمی در کاریکاتور خلق کرد. در این هنر کسانی موفق‌ترند که از هنرهای نقاشی و طراحی به بهترین شکل استفاده کنند. در ضمن تفاوتی که یک گرافیسیت یا یک کاریکاتورست با یک نقاش دارد این است که آنها از آخرین رویدادهای جهان مطلع هستند و درک سیاسی بالایی دارند حتی بعضی از کاریکاتورستهای مشهور جهان در حد یک روانشناس تخصص دارند. کسی که به به این هنر می‌پردازد باید همواره سعی کند قدرت تفکر و اندیشیدن و کیفیت طنز آثارش را افزایش دهد و به رویدادهای سیاسی و اجتماعی با نگاهی نو و طنزآمیز بنگرد.

○ در آخر اگر نکته خاصی باقی مانده بگوئید.

● فقط یک پیشنهاد به طالبان دارم و آن این که نفس کشیدن را هم در



با بزرگان این

رشته آشنایی دارم.

افرادی مثل مورشوان، مولاتی، ریکور از فرانسه، کینو و مودیلو از آرژانتین، نعم سلیمان اوغلو از ترکیه، جواد علیزاده، سمود شجاعی طباطبائی و آقای عربانی از ایران و محمود کجیل و شهید ناجی العلی از جهان عرب که این دو کاریکاتورست عرب در خاور میانه و حتی جهان از شهرت و محبوبیت خاصی برخوردارند.

○ ناجی العلی کاریکاتورست مشهور فلسطینی چرا به شهادت رسید؟

● به خاطر آثار ضد صهیونیستی. ناجی العلی تنها هنرمندی بود که با قلم به مبارزه با صهیونیستها برخاست و در طول حیاتش هزاران اثر علیه اشغالگران قدس خلق کرد. آثار او آنچنان کوبنده و بیدارگر بود که اسرائیلیها نتوانستند وجودش را تحمل کنند و او را ناچوانجر دانه ترور کردند.

○ چرا در افغانستان کمتر به طنز و کاریکاتور توجه شده است؟

● این سؤال شما همه جنبه طنز دارد، در کشوری که تنها زبان حاکم زبان زور است چه جایی برای زبان طنز می‌ماند. نه تنها کاریکاتور بلکه تمامی هنرها در افغانستان مظلوم هستند. هنرمندان ما استعدادهای بسیار خوبی در زمینه شعر، موسیقی، تئاتر و حتی سینما دارند اما متأسفانه همیشه این استعدادهای سرکوب می‌شوند و یا با بی‌تفاوتی خود به خود کم فروغ می‌گردند.

من برای نویسندگان، شاعران، بازیگران و خلاصه برای تمامی هنرمندان احترام فراوانی قائل هستم چون آنها حد اقل به ندای فطری وجودشان که همان خلاقیت و آفرینش است پاسخ مثبت داده‌اند. در فضای تاریک و وهم‌آلود فعلی گم نشده‌اند.

○ در کتاب زبان و مصبور و حیواناتی که بر جهان حکومت

در میان خطوط خندان

(مصاحبه با کاریکاتورست

جوان، علی محمدی)

○ چطور شد که به هنر روی آوردی و آنهم هنر عجایب الخلفه کاریکاتور روی آوردی؟

● از همان اولین سالهای تحصیل همیشه در حاشیه کتابهای درسی‌ام چیزهایی می‌کشیدم که چند بار به خاطر همین مسأله گوشهایم به شدت آسیب دید. حتی در دوره راهنمایی هم یک روز سر کلاس زبان آنچنان مشغول طراحی بودم که متوجه نشدم دبیر زبان و تمام بچه‌های کلاس به دورم جمع شده‌اند و بعد که متوجه شدم همه آنها شروع به خندیدن کردند. این دلچسپی ادامه داشت تا اینکه در دوره دبیرستان به طور جدی به طراحی و نقاشی پرداختم و چون اوضاع میهم طوری بود که نمی‌شد با این هنرها حرف زیادی زد به کاریکاتور روی آوردم و سعی کردم مشکلات و مسائل روز جامعه افغانستان را به وسیله این هنر منعکس سازم.

○ مزیت کاریکاتور بر هنرهای دیگری مثل نقاشی، خطاطی، عکاسی و... چیست؟

● کاریکاتور یک هنر مطبوعاتی است یعنی جایگاه آن بیشتر در مجلات و روزنامه‌ها می‌باشد و چون اکثر مردم با مطبوعات بیشتر سر و کار دارند با هنر کاریکاتور ارتباط ملموس‌تری برقرار می‌کنند. مزیت دیگر این هنر این است که با ساده‌ترین زبان مشکلات و پیچیده‌ترین مسائل روز را بیان می‌کند و به همین خاطر تأثیر بیشتری بر روی خوانندگان می‌گذارد.

○ طنز سیاه به چه نوع طنزی گفته می‌شود؟

● طنز سیاه به طنزی می‌گویند که هدف آن تنها خندان مخاطب نیست بلکه حتی ممکن است تا مدتها ذهن مخاطب را به خود مشغول سازد. در کشورهای جهان سوم و بخصوص خاور میانه اکثر هنرمندان در این زمینه فعالیت می‌کنند چون جو این کشورها مثلاً کشور خودمان به شدت سیاسی است طنز سیاه جایگاه ویژه‌ای دارد.

○ با کاریکاتورستهای جهان و بخصوص جهان عرب چقدر آشنایی داری؟

● چون اکثر مجلات طنز جمهوری اسلامی ایران را مطالعه می‌کنم تا حدودی



سالهای پیش در یکی از شهرهای آلمان در مجلسی راه یافتیم که سخن از جهاد و مجاهد بود، خون شهید، اشک یتیم، آه بیوه زن و صبر مجاهد زخمی نقل سخنرانیها را می ساخت.

در عقب میکروفون شخصی با نمای نورانی که چهره دودی زده اش تصویر مجاهدی را داشت. و احساساتی سخنرانی می نمود.

چون سالهای شروع تجاوز روسها به افغانستان بود، عده ای از افغانها هنوز احساس وطن و مجاهد را در دل داشتند و بر سخنان آن مرد متأثر بودند و عده ای از خواهران ما هم اشک دوری از وطن را می ریختند.

مرد سخنران، کلاه پکول بر سر داشت و چهره استخوانی و تن لاغر و لباس عادی افغانی اش برای هریک نمای یک مجاهد خشکی ناپذیر را می داد، گویی تازه از جبهه برگشته باشد.

«ما باید از جان و مال و همه هستی خود در راه خدا و جهاد افغانستان دریغ ننماییم این حقی است که ملت افغان بالای ما دارد... ما باید فداکار باشیم... زندگی خود را وقف جهاد کنیم به خاطر شهدا و مهاجرین که در راه آزادی افغانستان قربانی می دهند. کمر همت ببرندیم... باید قربانی بدهیم... نزد خود گفتیم: کاش این احساس در دل همه بیدار گردد و ملت ما از حالت بی تفاوتی بیرون شوند.

از شخصی که در پهلویم نشسته بود پرسیدم:

بیادر... ای آدم چه نام داره و چه کاره اس...؟

آن شخص که منتظر بود تا هم صحبتی پیدا کند بی درنگ گفت:

ای... آقای رستم خان اس... یک کمیته به نام «راما» تازه ساخته اس.

تصور کردم که نام یکی از بتهای هندوها را بالای کمیته اش گذاشته است چون نام «راما» و «کرشنا» را زیاد شنیده بودم یا تعجب پرسیدم:

«راما» چه معنی می دهند بیادر...؟ ای کمیته اهل هند افغانستان خو نیس...؟ خنده نیمه تمامی کرده ادامه داد:

«نی بیادر... ازی قسم کمیته ها در آلمان و ده تمام اروپا زیاد اس... مثل «راما»، فاذا، ساما، هجاما و غیره و غیره... «راما» مخفف «رزمندگان آشتی ناپذیر

تمدن افغانستان» است.

این نام برایم خیلی نا مانوس جلوه کرد، چرتی شدم شخص پهلویم گفت:

«او بیادر چرتی نشو... از زمانی که روسها ده افغانستان آمدن... ده اروپا و آمریکا بازار کمیته سازی و دفتر باز کردن مود زمانه شده... هر کسی به

چه کنم چو چه دارم استم...

● محمد حلیم تنویر

زعم خود دفتری

باز می کند و متاع دکان خود را از خون شهید، معلولین یتیم، زندگی بی سر و سامان پسیوه زنان. زندگی فقر گونه مهاجرین ده کمپها و مهاجرین خفته در سنگرها پر کرده اند و تجارت سیاسی ره شروع کدن... این چه که بینی هر کدام خود نماینده مجاهدین می گن... برای مام ای مطلب بیخی نام معلوم مانده... که آخر ای کمیته ها چه می شه...؟

گفتم:

آخرش به دست مجاهدین حقیقی اس... ای کمیته بازی ها جایی ره نمی گیره بجز اینکه افغانها ره اغفال کنن...

آن شخص پرسید:

بیادر مثلی که نو ده اروپا آمدی؟ نابلد معلوم می شی... مه آقای رستم خان مسی شناسم. اگه دلت اس که معرفی شوین...؟

علاقه زیاد گرفتم و بعد از سخنرانی رستم خان، نوبت ملاقاتهای تعارفی و شینگ معلوم کدنها بود. من هم رفتن با رستم خان آشنا شوم و شینگ اش را معلوم کنم وقتی او دانست که من تازه به اروپا آمده ام، دستهایش را پر زده به عنوان حامی ملت بیانیة خصوصی خود را برایم شروع کرد:

«مه خدمتگار ای ملت استم... از جان و مال خود در راه وطن صرف نظر کدیم... آرزوی مه هم ایس که همه ما با هم همکار باشیم... عضویت ای کمیته ره داشته باشیم... ای کمیته شناس... از همه مردم اس...»

سالها گذشته و یاد رستم خان و کمیته «راما» در خاطر من بود تا به چه سرنوشتی مبتلا شده است تصادفاً در این اواخر در مجلسی دیگری با او برخوردیم که فضای آن شکل دیگری داشت، چهار پنج جوان با هیكلهای درشت و کرتیهای چسرمی در گوشه یک اتاق نشسته، مصروف بازی «کرمبول» بودند و سخت سرگرم یاوه گویی بوده قطی های سکرت در پهلویشان و بالشها در زیر بازویشان به همدیگر دشنامهای رکیک می دادند و بعد

هم می خندیدند.

در گوشه دیگر، شش هفت تن دیگر مصروف قصه گفتن، لاف زدن و تسم دادن بودند... رستم خان در همین جمع بود.

پشتش را بر دم دروازه ورودی تکیه داده و بسر خیالات و صحبتهای

پلو که پخته بودند درست دم نکشیده بود. دیگری صدا کرد:

«زعفران پلو میرزا گل شان ده کل اروپا به نام اس، بادام و پسته و هیل حتماً داره...»

یکی به دیگری بی ربط صدا زد: «بچیم! خیر شدم که موتر نو خریدی... از همو تیمکپاش...؟ رستم خان گفت:

هر چی بخره به موتر مه نمی رسه... بنز ۶۰۰ اس، کلش اتومات اس... یخچال عیلحده داره... رادیوش کمیوتری اس... اما یک چیز کم داره... تلویزیون هم که می داشت دگه به نام بود... آن یکی دیگر گفت:

«خو نوش جانن بچیم... تو کرکرتی... کی کرکر... هه هه... رستم خان ادامه داد:

«چی کنیم... دنیا دو روز اس... ساعت خوده مقصد تیر کنیم... دگه ده قصه هیچ هم نیسمن و دفعتاً متوجه من شده گفت:

هه... شما... همی مه شما ره به یکنجایی دیدیم...؟

این رسم معمول افغانهای چهره ای و با متعلق در اروپا شده که اگر در عمر

مجموعه طنز:



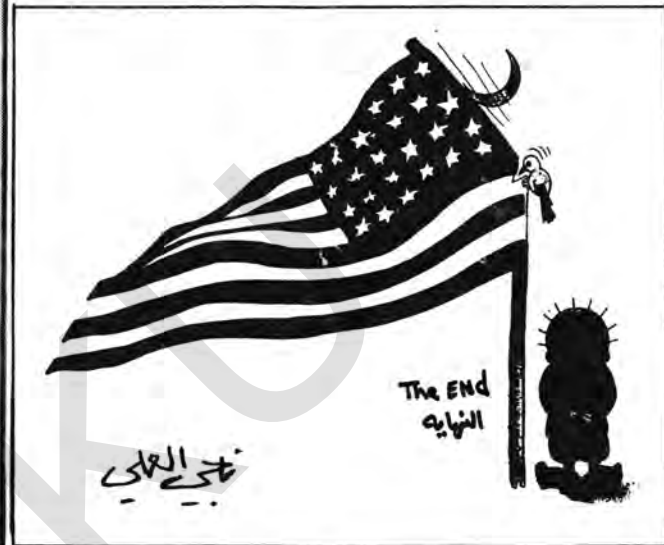
توشته: محمد حلیم تنویر

خود هم کسی را ندیده باشد به خاطری که یک رابطه پیدا کنند می گویند... هس قواره تان در نظرم شناسم بقیه در ص ۲

انداخت.

آنان سخت مصروف کارشان بودند، سخنانشان به گونه دیگر بود. می گفت: «ده خانه اغای گل جان شان زمرد

از نگاه دیگران...



- ببخشید اشتباه از طرف من بوده صورت حساب جدید خدمت شما. رئیس به صورت حساب سیل کد و بعد گفت:

- می توانید بروید. خدا ره صد مرتبه شکر قدم که از فروشگاه بخیر خلاص شدیم. چند قدم پیش نرفته بودیم که زنم ایستاد شد فکر کردم که باز چیزی یادش رفته که بخره.

- او زن آگه مره اینجه بکشی دیکه به فروشگاه نمی روم.

- مه ده چه فکر استم ای چه می گی. - باز چه گپ اس؟ چه می پالی؟ - بکس مه نیس!

- بکست؟ بکس پیسه ات؟ خو پرو بکدغه از فروشگاه پرسیان کو اونجه نمانده باشی؟

- نی تا همی دان دروازه ده دستم بود، خوده اونجه بک بر و بارک شد... - پرو بارک، کار خوده کده، بیادیکه ده دست نسیمی آیه، خدا خانه بابینه خراب می کد که تو ره گرفتار مه کد آمو قدیما راست می گت: «قربان بی زنی - نصف نانه تنه می زنی».

- تو خو ایج وقت گپای مره گوش نکدی، تا گپ زدم گفتی: «اینجه ایران اس زن آزادی داره حق زننه رعایت کو» تا گفتم ای کاره نکن گفتی: «مثل طالبان استی».

- زیاد گپ نزن بلا قضای مه و تو ره بردند، کرابه ناکسی مانده...

قربان بی زنی!

ادامه از ص ۸

دم دروازه نگهبان جنسها ره سیل می کد و با رسیدن سر می داد. نوبت ما که رسید چند تا ره که سر داد ده یکی کمی مکث کد گفت:

- پول اینو چقد دادید؟
- ... تومان.

گوشی تلفن گرفت... و بعد از چند لحظه یک نفر ما ره به طرف اتاق ریسن فروشگاه برد. گفتم:

- زن اینه از دست خود، خوده ده بلا دادیم. کارت شناس مه هم که پیشیم نیس، بیا پوره کو کد از اینا، خدا بخیر کنه...

- کدام گپ نیس، خو فروشگاه اس از خود قید و قیود داره.

رئیس فروشگاه که ما ره دید بسیار وارخطا هستیم گفت:

- بشینید چندتا سوال دارم و تمام می شه. اینو چند خریدید؟
- ... تومان.

- حسابدارش همان جوان سیلیو بود؟

- بله، آلی کدام گپ شده رئیس صاحب؟ ما خو پولشه دادیم کل چیزهایی که خریدیم.

- یک اشتباه شده مهم نیست. در حال گفتگو بودیم که حسابدار سیلیو وارد شد خوده پیش رئیس خم کد.

ای کارها ره هم می گتم مجبوریت است. چه گتم چوچه دار استم... خنده ام گرفت. یادم آمد که هر کسی که دست به خیانت بزند و یا مال مردم را چپاول نماید و یا از پول بیت المال استفاده ناچایز کند یا عمل غیر اسلامی خود را قانونی جلوه داده و خود را تیرنه نماید، بدون مقدمه می گوید:

چه گتم چوچه دار استم! یعنی که حرام خوردن من حلال است. حرام را حلال می دانند.

رستم خان پرسید:
- چرا خنده می کنی بیادر...؟

پرسیدم:
- خسی چی وقت عروسی کدی... که چوچه دار شدی؟
قهقهه خندیده گفتم:

- هه... هه... مه و عروسی دور استم... مه هنوز بچه استم... هنوز از صد گلم یک گل نشگفته بیادر... آگه عروسی هم گتم، سی هزار دالر که ده عروسیم ام خرج نشه والله اگر امکان داشته باشه... مه بیادر نسیمی خایم که از دگه ها کده پس بیانم...

و فهمیدم که راستی بازار رقابته، مود و فیشن و تیم داده ها در بین مهاجرین افغان در اروپا و آمریکا زیاد شده و دانستم که رستم خان راستی که چوچه دار است که از کار کمیته «راما» پس مانده... ماه حمل ۱۳۶۹

*** **

چه گتم چوچه دار استم...

ادامه از ص ۳

... گفتم پلی:

... مه ده یکی از برنامه هایی که چند سال پیش خودت داشتی و می گفتی که مه خدمتگذار ملت استم ما باید فداکار باشیم... به خاطر خون شهدا...

گپم را قطع کرد و گفت:

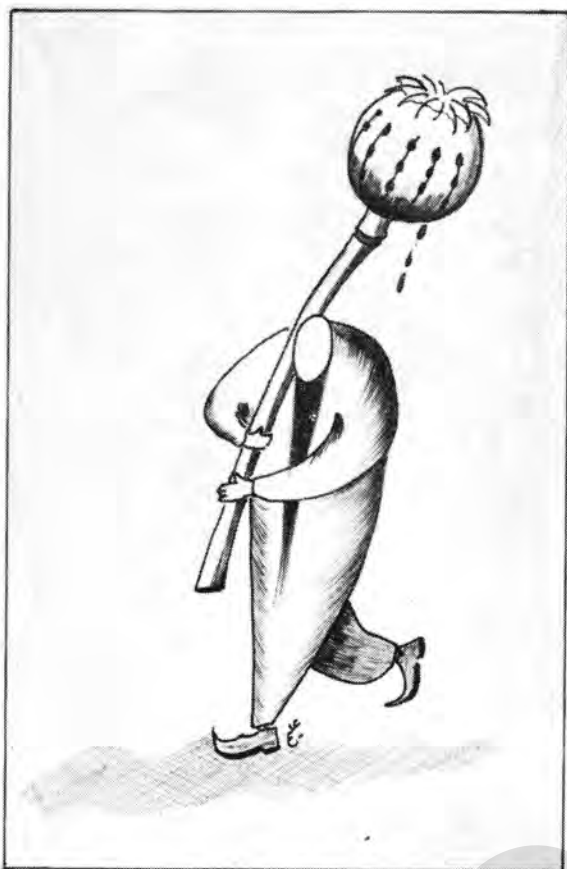
- هه والله دیکه چه وختهایی بود... کمیته هم سقوط کد... نام بد شد... کسی همکاری نمی کد، دگه دفترها هم معاش نسیمه که آدم بره کار کنه... مجبور شدیم... کلتشه ایلا بتیم...

گفتم:
- اما تعهد خودت در برابر وطن چی؟
خنده تمسخرآمیز نمود گفتم:

- اگر پول نداشتی بیادر هیچ استی... آهی کشیده ادامه داد:

- کار می گتم... شوه تا صبح ده کار استم کار سیاه... آگه گیر هم بیایم نام بد خو استم... بیخی بی آب می شم... و آهسته به من گفتم:

- بیادر پشت ای گیها نگرده... حالی ده قصه هیچ چیز نیاش... مه کمیته «راما» ره ساختم کار هم به خاطر می گتم تا اگر یک موقفی پیش مجاهدین پیدا گتم... مجاهدین هیچ ده قصه ما نشد... ما ره به رسمیت نمی شناسه...



از چوکی تا چوک

اخیراً پس از چند درگیری و برخورد مسلحانه در چوکهای شهر مزار شریف مردم می‌گویند که اکنون جنگهایی بر سر چوکی به جنگ بر سر چوک نیز سرایت کرده است. اگر چه چوکی منبع بزرگی برای قدرت و ثروت است ولی به نظر می‌رسد چوکها نیز غیر از این که محل خوبی برای نایش اقتدار و نصب تصاویر رهبران است از نظر عایدات نیز چندان بد نیست.

یکی از دکانداران چوک یونقرَب به خبرنگار شهری ما گفت: افراد امنیتی چوک متذکره، روزانه صدها هزار افغانی از غرفه‌ها، کهنه فروشان و فروشندگان روی کراچیها باج می‌گیرد. اگرچه برای این نوع باج، کلمه‌ای در قاموسها نیافتم ولی می‌توان بر آن (چوک‌پولی) نام گذاشت.

سلام - هفته نامه آوار - شماره چهارم



استاندار دریش در رژیم طالبان!



افغانستان در چهل سال بعد (منتخب از مجله «گل آقا»)



گروه‌های درگیر در
خاکستان (افغانستان سابق) با توافق بر سر یک آتش‌بس سه ساعته، رکورد آتش‌بس طولانی را در این منطقه شکستند. گروه‌های درگیر، در بیابانه‌های جداگانه‌ای، علت این توافق را کمبود نیروی انسانی برای ادامه جنگ عنوان کرده و ابراز امیدواری کرده‌اند که قبل از پایان مهلت آتش‌بس، به جنگ ادامه دهند!

اجلاس سران شش به علاوه دو منهای سه ضرب در هفت رادیکال به لگاریتم سه، درپوز تشکیل شد. در بیانیه این اجلاس آمده است: مشکل افغانستان راه حل نظامی ندارد!

ستاد اهدای جوایز «بنیاد صدام» رئیس جمهوری آمریکا را به عنوان برندهٔ امسال جایزهٔ این بنیاد برگزید و تندیس «بمب طلانی» خود را به او اهدا کرد. در خبری که توسط مسؤول این ستاد در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت، ضمن قدردانی از تلاشهای رئیس جمهور آمریکا در دعواهای منطقه‌ای، از کوششهای بی‌شائبهٔ امیر طالبان افغانستان نیز قدردانی شده و به وی لوح یادبود و «نارنجک طلانی» اهدا گردیده است!

گروه جالبان (طالبان سابق) اعلام کردند که هفتاد و پنج سانتی متر از استان هرات را آزاد کرده‌اند. نیروهای ائتلاف جدید، ضمن تکذیب این خبر اعلام کردند. حتی اگر خبر صحیح باشد، این مقدار فقط چهل سانتی متر است!

آزمی وطنی

رَبِّی

پیدا شده

مقداری بیل و کلنگ و دستگاههای تخریب و خاکبرداری با مارک غربی در محل آثار باستانی «بامیان» پیدا شده است. از صاحبان محترم این وسایل که لطف فرموده، مقداری از عتیقه جاب و گنجینه‌های باستانی این خراب‌آباد را به عنوان سوغات برده، اما وسایل ذیقیمت خود را جا نهاده‌اند، خواهشمندیم هرچه زودتر نسبت به تملک آنها اقدام کنند و گرنه این مؤسسه هیچ مسؤلیتی را قبول نخواهد کرد. مؤسسه حفظ آثار باستانی

کمک کنید

اطفال یتیم و بی‌سرپرستی که در همسایگی این‌جانب به سر می‌برند، با گریه‌های مداوم و جیغهای گوشخراش خود تقاضای کمک دارند. از عموم هموطنان و بخصوص افراد خیر و نیکوکار استدعا دارم فریاد استمداد این ایتم را پاسخ گفته، با اهدا کردن مقدری پستانک به آنان، خواب و آرامش شبانه را به این بنده بیچاره باز گردانند.

عمسایه مهربان

توجه

با فرارسیدن فصل زمستان از طرفهای درگیر در جبهات مختلف جنگ خواهشمندیم آتش جنگ را هرچه شعله‌ورتر کنند تا مردم بی‌خانمان از رنج سرما در امان باشند.

شرکت سوخت و ساز

دست نگهدارید

تخریب و نوسازی منازل تعدیمی خود را به ما بسپارید. تانکهای ما با تجهیزات کامل در خدمت شما هستند.

کمپانی جنگ افروز



مسخ خر و گاو

● محمد بشیر رحیمی
شرح اشکم می دهد باشد که چندین خم شود
تا مگر از پر درازی در بر خود گم شود
شرح اشکم می دهد باشد ولی ترسم در آن
هفت انبار زکات و خمس یکجا گم شود
وقف اشکم گشته آدم ترسم از خاک بهشت
روزگاری رستخیز آبدی از گندم شود
آدمی مسخ خر و گاو است و شاهد شیخ ما
ورنه یعنی چه که ریش از پر درازی دم شود
می رسد روزی که شیطان واری از نابندگی
طوق تکریم خدا در گردنش پر دم شود
کاروانی نیست جز دیواری از واماندگان
کفش، هنگامی که در پای امیرش سم شود
شاعر از کام غلاف افشان زبانی ذوالفقار
ورنه دست از خواب و خور در آستین خردم شود

فرهنگ طالبان

● کاتب
دالر: دلبر
چوکی: منبر
امیر المؤمنین: ملا عمر
افغانستان: ارث پدر
پاکستان: مادر
عربستان: پدر
آمریکا: سرور
شیعه: کافر
مسلمان: آدم کور و کر
خون خلائق: حالاتر از شیر مادر
شریعت: دین عصر حجر
کاخ سفید: قبه شام و سحر
بامیان: سد اسکندر
پل صراط: دره شیبر
هزاره: بازوی حیدر
لشکرکشی: جهاد اکبر

قتل عام مردم: جهاد اصغر
موسیقی: صوت انگر
سینما: قلعه ذات الصور
زن: به حبس اندر
تریاک: سوغات سفر
خالک فرنگ: کحل البصر
ریش: زینت و زیور
شیره تریاک: آب کوثر
هزاره جات: صحرائ محشر
فرار: گپ آخر

طالب نامه

● کاتب
طالبان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند
چون به کابل می رسند آن کار دیگر می کنند
رو بدین سو آورید ار طالبان جنتید
کاین علمداران، دوعالم را مسخر می کنند
یک خدا در آسمان و صد هزاران در زمین
هر چه او تحریم کرد، اینان مقدر می کنند
دور تا دور زمین با خیل توپ و تانکها
هر طرف رو می نمایی سد معبر می کنند
با القباپی که از دین و دعا آموختند
رو به سوی دال دولت، دال دالر می کنند
زندگانی سکه ای مس گشت و این سوداگران
لحظه لحظه این گران زر، را گران تر می کنند
حلقه های گوششان چرخان به فرمان کران
چشمها را خیره بر خورشید اعور می کنند
وه چه بی پرده، بدون سینما و پرده ای
نقشهای جن و شیطان را مصور می کنند
با شکست شیشه دلهای جن و انس... آه!
عاقبت چرخ فلک را نیز پنجر می کنند
بسکه سال و ماهشان آبیستن درد بلاست
عاقبت ششماهه ها را نیز مادر می کنند
□ □ □
بیهده چشم انتظار روز موعودی مباش
کاین سواران عاقبت دجال را خر می کنند!



قربان بی زنی!

● علیم

- آقا این جا از خود راه و رسم داره،
فروشگاه است نه مغازه سر کوچه، هیچ
کس دیدی که جنسها را به دست جمع
کنه؟ برو یک چارچرخ پیدا کن.
- ای رقم عیب داره؟
- بله عیب داره پرستیز فروشگاه
پایین میاد.
- عجیب!

- عجب نداره! افغانی رو که رو
دادی...

- چشم ای دغه ره شما ببخشید در
آینده تکرار نمی شه... رو به طرف زن
خود کدم:

- خدا باینه دختر دار نمی کده که مره
گرفتار تو ساخت. ای روزه که تو ده سر
مه آوردی مره ده پیش ازی مردم یک
پیسه ساختی. ببین تمام طرفه ما و تو
سیل می کنه.

- خودت که خریدی یاد نداری چرا
ده پای مه ختم می کنی تو مرد استی...

- از مه کده تو پیش پیش خیز
می کدی، می گشتی که فروشگاه بچم
ای طور اس، چکار اس و چنان اس، مره
هم گیرماندی خودت هم نمی فهمی که
چه می کنی...

- بحث ته بان بر خانه...

- جنسهای که خریدی بودیم
حسابدار یکی یکی قیمتهاش ده ماشین
خود وارد کد. کاغذ صورت حساب داد
و گفت:

- حساب شما می شه... تومان.

زنم بتدل لوت کشید و شمار کدن
شد، حسابدار طرفش لوخ لوخ سیل می کد
و مه زیر عرق می شدم و به غیرت مه
برمی خورد. خو چه کنم که... حساب و
کتاب که خلاص شد به طرف دروازه
خروجی رفتیم.

بقیه در ص ۴

گلبانگ

(ویژه هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان)

صاحب امتیاز:

حزب وحدت اسلامی افغانستان

زیر نظر:

کمیسون فرهنگی ج. و. ا.

سردبیر:

محمد شریف سعیدی

همکاران:

سید میرزا حسین بلخی

و محمد تقی اکبری

● این نشریه هر ۱۵ روز یکبار منتشر می شود.

● نشانی پستی:

ایران - قم - ص. پ. ۳۷۱۸۵/۳۲۶۱

نیس که هر قسم دلت خواست بخری،
فروشگاه تهران اس و بسیار کش و فش
داره، برای ما و شما گشتن و شستن ده
ای طو جایا که خوب نیس، هزارتا
چشم طرفت سیل می کنه، ریشخندت
می کنه...

- تو نمی فامی؛ فروشگاه هم جنس
خوب داره هم ارزان اس، اونچه که
رفتیم راه و رقمه پیدا می کنیم. تو چقه
تسرس مسی خوری. امی رقم بود که
اوغانستان ماندی ما ره هم قد خود کش
کده آوردی...

چپ خوده گرفتیم که گپ باز بالا نروه.
هنوز داخل فروشگاه نشده بودیم که زنم
گفت:

- یک مقدار از پیسا ره بته که پیش
مه باشه. ده وقت خرید نمی شه که از
جیبت بکشی. باز می گن اینه ای زن ایچ
پیسه قد خود نداره.

- چه فرق می کنه، جیب مه و تو؟
- هام می گم فرق نداره، امی که فرق
نداره بتی، کیف مه از جیب تو امن تر
اس کدما کیسه شیر جیب میب ته نزنه. ده
چه خواری پیدا می کنی، باز مه هم پیش
کس کم نمی آیم...

با دل کدن پیسا، پیسا ره دادم و
داخل فروشگاه شدم. تا چشمت کار
می کد پر بود از اجناس مختلف. زن پیش،
مه از دنبالش، قیمتها ره سیل می کنم پول
خوده می سچیدم و لاحول می خواندم. هر
کجا که ایستاد می شد، مه جانم جیر می کد
و موهای سرم راست می شد، خدا خدا
می کدم که خوشش نیابه.
- امی چطور اس؟
- چه؟

- پیراهن می گم، رنگش چطور اس؟
ده جان مه نما خواهد داد یا نه؟ امی خو
ده دلم شسته، چرک بردار هم اس...

- خوب اس هر چه تو خوش کنی.
پیراهن گرفتیم و زنم دنبال غرفه
وسایل فیشنی می گشت گفتیم:
- او زن تو ره چه ده فیشن لحاظ
خدا ره کو...

- مه از دیگرها چه کم دارم، بگان
مهمانی که می شه مه او دان خوده قیورت
می تم مه هم از خود سیال دارم...
- لا حول ولا...

خرید زنم که خلاص شد شروع
کدیم ده خرید و جمع کدن ماکارونی، لپه
و لویا و... یک مقدار او ده دست خود
جمع کده بود و یک مقدار هم مه؛ روان
شده بودیم طرف حسابدار که یکی از
کارمندی فروشگاه پیش آمد:

آشپزخانه کشیدم، امی که کرتی ته از
جسنت نمی کنی ای هم خودش
می فامانه که ماش ته گرفتی، خوی
خصالت ده مه مالوم اس...
- او زن از خدا بترس ای گپا چیس،
آخ، اف، اخ وای وای کمرم...

- تا فروشگاه یک تاکسی راه اس از
راه خود پسماد «سالاسیلات» هم
می خریم چرب کنی خوب می شه...
مانده بودم که چکنم و چه رقمی جان
خود خلاص کنم که زنم چادر و جوراب
کده آمد:

- بخه نه، چرا شستی، تا پس بیایی
شو می شه کرایه تاکسی هم زیاد می شه ما
که اوغانی استیم باز زیاد تر می گیره. شو
گشتی هم که بری ما و شما ده ای ملک
بیگانه خوب نیس...

- نمی شه صبح پشت سودا بریم؟
خدا روز بد تنه ای گپ که از ذهن مه
برآمد خیال کدم چت خانه بالا رفت.
غالماغاله که شروع کنه مثل کلاشتکوف
روسها طرفت بکسره فیر می کنه...

- بکش پیساره مه خودم می رم،
خیال کدی ای چه اوغانستان اس که حق
زنه نادیده بگیري، صبر هم خو آخر
یک اندازه داره.

- خسو بگ دغه مره بان که ای
جوراب سیبل مانده خوده بیوشم، چرا
جار و جنجال به پا کدی؟ ای صاحب
خانه چه خاد گفت؟ خدا طالبان از سر
ای زنا کم نکنه. امو طالیبا خوب کار
می کنن...

هر دو از خانه برآمدیم ده بین راه
گفتم:

- ای سودا ره نمی شه از دکان سر
کوچه بخریم؟ خرید کدن از فروشگاه
خو بری ما و تو مشکل اس، منده ای

امی «ماش» خوده که گرفتیم خوشحال
بودم که بخیر یگ گوشه فرض مه خلاص
می شه. بر خانه هم هیچ چیزی نخردیم که
زنم شک نکنه. پای خوده از دروازه پیش
نمانده بودم که زنم خوشحالی کده از مه
پیشتر سلام عیلک کد:

- به گمانم امروز بسیار مانده شدی،
برت یک جای خوب دم کدیم که تمام
ماندگی ته از بین می بره!
- نی اوقه مانده نیستیم، کارگری اس
دیگه ماندگی و زحمت داره.

از حرکات و برخورد های زنم یک
کمی تکان خوردم، خو باز تیر خوده گرفتیم
و خوده ده کمر ددی زدم. آف و اف کدنه
هم کم کم زیاد کدم. پیاله اول خوده
خلاص تکده بودم که زنم گپ زنده شروع
کد:

- زمستان امسال بسیار سرد اس، بر
خانه ام چیزی نخردی، مام که با همو
کالای چند ساله که بر مه خریدی ماندم
و تیر کدم، هر کسی که مره قد ازی کالای
می بینه می گه: «ای امو پیرن قدیمی ات
اس» آلی که بخیر ماش ته گرفتی بریم
کمی خرید کنیم، نان همسایه، مادر کوکو
جان شان هم چند دغه خوریم یک
چاشنکی بخیر او نا ره هم میمان کنیم.
- کی میگه ماش گرفتیم؟ ماشی چه،
کاری چه...

- مره بازی نته، از رنگ و رویت
فامیده می شه. امروز آخر ماه اس، مه
پیش خود حساب دارم. هر روز که سر
کسارت رفتی مه یک خط ده دیوال

طالبان مخالفان خود را به انجام مذاکرات دعوت کرده اند - اسلام

